

حقوق نهادین شهروندی و مشارکت سیاسی (راهجویی توسعه سیاسی)

عبدالرحمن عالم^۱

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

احد نوری اصل

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۲۱ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۱۰/۵)

چکیده

در این مقاله نسبت بین مشارکت عملی و حقوق نهادین در گذار از بحران مشارکت به توسعه سیاسی بررسی شده است. در این بررسی تحلیلی، نقطه گرهی سامان بخش به بحث این است: نسبت بین دو متغیر مشارکت عملی و حقوق شهروندی چیست؟ مرور پیشینه تحقیق نشان داد که برای پاسخ به این پرسش، سه جواب رقیب وجود دارد. گروهی از پژوهشگران و اندیشمندان (دو گروه اول) حل بحران را به صورت تک خطی می بینند؛ البته درباره اینکه کدام عامل نقش متغیر مستقل و کدام عامل نقش متغیر وابسته را دارد اختلاف دارند. گروهی دیگر (گروه سوم) از اندیشمندان، دیدگاه غیرخطی دارند. در نگاه آنان، رابطه مشارکت سیاسی و ساختارها و نهادهای حامی حقوق شهروندی، متقابلاً تأسیسی است. در طی سه گفتار، به تبارشناسی مباحث مذکور می پردازیم.

واژگان کلیدی

حقوق شهروندی، ساختار سیاسی، مشارکت سیاسی.

مقدمه

در خصوص نسبت بین حقوق شهروندی و مشارکت سیاسی سه نگاه رقیب وجود دارد. در نظر گروهی از اندیشمندان نهادگرا، رابطه علیت بین حقوق شهروندی مدون در قانون اساسی به مثابه پیش‌زمینه‌ای برای مشارکت سیاسی معنادار خواهد بود. در عرصه عمل، دموکراسی‌های نوین‌یادی چون ترکیه مؤید فرضیه یادشده‌اند. از سوی دیگر، نگاه‌های ساختاری، مشارکت سیاسی را بحرانی اجتماعی می‌دانند که هر از چند گاه، حقانیت رژیم و نظام سیاسی را به چالش می‌کشد. در نتیجه، نظام سیاسی و مقامات رژیم درصدد پیشگیری از بحران یا حل آن برمی‌آیند. در نهایت، بحران مشارکت حل می‌شود. انقلاب‌ها و نهضت‌های اجتماعی - سیاسی، عاملی برای تدوین یا اصلاح حقوق شهروندی محسوب می‌شود. دو انقلاب مشروطه و اسلامی در گذشته، و نهضت‌های پسامدرنی تونس، مصر و دیگر کشورها مؤید این فرضیه بدیل معکوس‌اند. برخلاف این دو نگاه تک‌خطی معکوس، نسل پسامدرنی از پژوهش‌های سیاسی در خصوص توسعه، از نقش متقابلاً سازنده^۱ بین مشارکت سیاسی و حقوق شهروندی سخن می‌گویند. ژرف شدن کمیت و کیفیت دموکراسی در کشورهای توسعه‌یافته اروپای شمالی از این موارد به حساب می‌آید.

علاوه بر دغدغه‌ای که تعارض بین سه فرضیه از رگه‌های فکری یادشده در این پژوهشگران به وجود آورد، سؤال پژوهشی این مقاله، معلول عوامل محیطی نیز است. تحولات جهان‌وطن حقوق بشری در خاورمیانه و اقدامات نهادین برای مهار آن، از هژمونیک شدن دو روند همزمان سالم عمودی (جماعت‌گرایی اقتصادی - فناوری) و افقی (جهان‌وطن‌گرایی رسانه‌ای شهروندی) از جهانی شدن نیز بر دغدغه‌ها افزود. در نهایت اینکه روندهای انحرافی و رویاگرایانه برخاسته از آن را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. از سرجمع این عوامل، سه سؤال متناظر اصلی، بدیل و ختی زیر در خصوص تحولات خاورمیانه به ذهن متبادر می‌شود:

سؤال اصلی: آیا وجود حقوق شهروندی نهادین در جامعه موجب حل بحران مشارکت سیاسی جوامع در حال گذار می‌شود؟

سؤال بدیل: آیا «مشارکت سیاسی» مردم عامل حل بحران در حقوق شهروندی جوامع در حال گذار است؟

سؤال ختی: آیا مشارکت سیاسی و حقوق شهروندی نقش متقابلاً تأسیس‌گر بر هم دارند؟ از جمع سه پرسش یادشده، دو فقره آن حاوی دو جریان خطی معکوس است. نگاه سوم متضمن فرایندی گفتمانی است که از دو روند متقابلاً تأسیس‌گرایانه حقوق شهروندی و

مشارکت سیاسی حاصل می‌آید. از منظر مفهومی، نگرش‌های سه‌گانه یادشده را می‌توان در قالب سه مورد زیر صورت‌بندی کرد:

۱. رابطه تک‌خطی بین متغیر مستقل حقوق شهروندی نهادین و متغیر وابسته مشارکت سیاسی؛

۲. رابطه معکوس تک‌خطی بین متغیر مستقل مشارکت عملی سیاسی و حقوق شهروندی؛

۳. رابطه متقابلاً تأسیس‌گرانه بین مشارکت سیاسی عملی و حقوق شهروندی نهادین.

در پاسخ به این سؤال‌های سه‌گانه، مطالعات اولیه پژوهشگران فرضیاتی متناظر با سه سؤال یادشده را یافته است. در این مقاله، ضمن ارائه فرضیات متناظر با سه سؤال بالا، به بررسی تحلیلی هر کدام خواهیم پرداخت. به‌منظور بررسی مباحث هر نگاه، مقاله حاضر به سه گفتار تقسیم شده است. در گفتار اول، مروری بر ادبیات خواهیم داشت تا چارچوب مفهومی و مبنای نظری لازم برای بحث به‌دست آید. در گفتار دوم فرضیه متعارض سه‌گانه بررسی می‌شود. در پایان یافته‌های پژوهش صورت‌بندی می‌شود.

گفتار اول. مروری در ادبیات برای رسیدن به چارچوبی مفهومی و مبنایی نظری

با ظهور تحولات جنبش‌های خودجوش پسامدرنی، مسئله مشارکت سیاسی از موضوعات دامنگیر جوامع در حال گذار است. پس از دو انقلاب کمابیش مدیریت‌شده تونس و مصر در اوایل سال ۲۰۱۱، تظاهرات خیابانی برای تغییر در بحرین،... تا یمن حکایت از تحولات جدیدی در فضای گفتمانی منطقه دارد. سیف‌زاده به‌طور پیشینی در سال ۱۳۷۳، این تحولات را نماد مشارکت منفعلانه دانسته بود که مصداق مهارگریزی افراد در بند بود (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: سیف‌زاده، ۱۳۸۸). در مقاله‌ای اخیر، با مشاهده روند رسانه‌ای شدن، بار دیگر هشدار می‌دهد که به‌رغم بلاموضوع شدن اقتدارگرایی در جهان، به اقتضای توان قدرت‌بخشی آموزشی- پرورشی جوامع، رسانه‌ای شدن می‌تواند موجب دو روند متضاد دموکراسی یا رویاگرایی هیجانی شود (سیف‌زاده، ۱۳۸۸).

با ابتنا به این مفروضه سازگار با یافته‌های «موج سوم دموکراسی» از هانتینگتون (هانتینگتون، ۱۳۷۳)، گفته شد که نگاه‌های نظری مفسر تحولات مشارکت‌جویانه و حقوق شهروندی را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد. در این گفتار این نگاه‌ها مرور می‌شود.

الف) دیدگاه اول: تأثیر حقوق شهروندی بر بسط مشارکت سیاسی: بررسی نگاه خطی اول را با بررسی نگاه کارکردگرایی ساختاری چون آلموند و همکاران و نهادگرایی سیاسی چون هانتینگتون و حسین بشیریه از داخل پی می‌گیریم. آنها تأثیر باز بودن یا بسته بودن نظام بر

روند مشارکت در توسعه اقتدارگرا و دموکراتیک را ممکن می‌دانند (برای مطالعه بیشتر رک: آلموند و همکاران، ۱۳۷۶).

همسو با فرضیات آلموند و همکاران، هانتینگتون نسبت بین نهاد و مشارکت سیاسی را از منظر افزایش ظرفیت‌ها پی می‌گیرد. به نظر او، در جوامع سیاسی سنتی، به لحاظ نبود ضرورت کارکردی در تأمین ثبات سیاسی جامعه، نهادهای سیاسی اعتبار چندانی ندارند. او با این مقدمه نتیجه می‌گیرد که در این جوامع تقاضای مشارکت سیاسی افزایش نمی‌یابد. در مراحل گذار، چنانچه نهادسازی مساعد صورت گیرد، زمینه برای مشارکت سیاسی فعالانه فراهم می‌آید. در نقطه مقابل، اگر نوسازی نهادین سیاسی انجام نگیرد و گروه‌های نوظهور جذب نظام نشوند، این گروه‌ها دچار سرخوردگی شده و به عامل بی‌ثباتی بدل می‌شوند. در سنت دورکیمی، هانتینگتون ادعا می‌کند که در ناامیدی (و به کلام دورکیم سرگشتگی و در بیان فروم بی‌کسی)، انسان در حال گذار به فعالیت سیاسی بیرون از قالب مجاری قانونی و رسمی جذب می‌شوند. به خوانش مشیرزاده از هانتینگتون، این جذب‌شدگی، خود را در قالب کودتا، شورش، طغیان، جنگ استقلال‌طلبانه و انقلاب نشان می‌دهد. از نظر هانتینگتون، نهادمندی سیاسی دارای شاخص‌های تعریف‌شده‌ای است، هانتینگتون بر چهار شاخص اساسی تأکید می‌کند:

۱. پیچیدگی نهادهای سیاسی که سبب افزایش کارایی نهادهای سیاسی می‌شود؛ ۲. استقلال نهادهای سیاسی که به معنای پذیرش همه گروه‌های اجتماعی در کنار هم است که سبب ایجاد مشروعیت در جامعه می‌شود؛ ۳. انعطاف‌پذیری نهادهای سیاسی که به معنای انطباق نهادها بر مقتضیات تغییرات روزمره و حفظ کارکردهاست؛ ۴. انسجام نهادهای سیاسی که به معنای چگونگی انسجام و هماهنگی درونی نهادهای سیاسی است (مشیرزاده، ۱۳۷۵: X).

به نظر بشیریه، مشارکت و رقابت گروه‌های اجتماعی در زندگی سیاسی به‌عنوان هدف توسعه سیاسی، خود مستلزم تحقق لوازم بلافصلی است که در حقیقت اجزای تعریف توسعه سیاسی را تشکیل می‌دهند. از جمله لوازم بلافصل توسعه سیاسی باید از ویژگی‌های زیر نام برد: سازمان‌یابی گروه‌ها و نیروهای اجتماعی، آزادی آنها در مشارکت و رقابت سیاسی، وجود سازوکارهای حل منازعه نهادمند در درون ساختار سیاسی، خشونت‌زدایی از زندگی سیاسی، کیش‌زدایی از سیاست در جهت تقویت ثبات سیاسی، مشروعیت چارچوب‌های نهادی و قانونی برای رقابت و سازش سیاسی و جز آن (بشیریه، ۱۳۷۷: ۶۱-۶۰).

با بررسی دو چهره برجسته خارجی و یک چهره برجسته داخلی از این دیدگاه، مشاهده شد که چگونه آنان وجود عوامل نهادین برای حقوق شهروندی را در بسط مشارکت سیاسی دخیل می‌دانند. به‌رغم رهنمودهای اساسی، به نظر می‌رسد که نقش کارگزار انسانی در این

نگاه‌ها کم‌رنگ است؛ از این‌رو دانش‌پژوهان حاضر، نگاه اندیشمندان بسیج اجتماعی چون کارل دویچ و لرنر را نیز در توسعه و تعمیق مشارکت سیاسی مؤثر می‌دانند (دویچ، ۱۹۶۱).

ب) دیدگاه دوم: مشارکت عملی سیاسی و بسط حقوق شهروندی: چنانکه در پاراگراف آخر بند الف اشاره شد، اندیشمندان دیگری بر نقش ذهنیت‌های نوسازی‌شده و مشارکت افراد در بسط حقوق شهروندی تأکید دارند. این دیدگاه در نظریه‌های افرادی مثل کارل دویچ و لرنر نمود می‌یابد. هر دو اندیشمند مدعی‌اند که وجود افراد نوسازی‌شده و فعال در جامعه می‌تواند سبب توسعه سیاسی شود؛ از این‌رو برای اینکه بتوان این دیدگاه را بهتر شرح داد، به خلاصه‌ای از دیدگاه‌های لرنر اشاره می‌شود:

در نظر دانیل لرنر، نقش توسعه‌بخشی ارتباطات و وسایل ارتباط جمعی بر حرکت مردم برای کسب حقوق شهروندی اجتناب‌ناپذیر است. با ارائه الگوی چهارمرحله‌ای خویش، لرنر با تأکید بر ضرورت دگرگونی نظام ارتباطی جوامع سنتی، شاخص‌های اصلی نوسازی و مراحل آن را این‌گونه مطرح می‌سازد: ۱. شهرنشینی؛ ۲. سوادآموزی؛ ۳. استفاده از وسایل ارتباط جمعی؛ ۴. مشارکت‌های سیاسی و اقتصادی» (متمدن‌نژاد، ۱۳۷۰: ۱۸).

انسان سنتی، ضمن اینکه خود را مقهور محیط می‌بیند، خود را محور کائنات هم می‌شناسد. در مرحله انتقالی و گذار، به نظر لرنر، انسان به حرکت به سوی آینده نامعلوم تمایل دارد. وی در این راه از قبول هیچ‌گونه خطری ابا نمی‌کند. اما وی فاقد سواد و قدرت و جهت دادن به تمایلات خود است. از ویژگی‌های دیگر این نوع افراد آن است که آنان هنوز تمایلات مردسالارانه دارند. انسان نوگرا دارای اندیشه و علاقه وسیعی به امور اجتماعی و مشارکت در آن است؛ نقش اصلی را اندیشه وی ایفا می‌کند. انسان نو در نظر او، دارای ویژگی‌های زیر است: دارای طرز تفکر و دید جهانی و نه محدود محلی، شهرنشین، باسواد، دارای قدرت یکدلی و هوش اجتماعی برای ارتباط با محیط، مشارکت‌کننده و دارای بینش غیرزاهدانه.

انسان مدرن یا نوگرا بدین نحو که اینکلز و اسمیت از آن سخن می‌گویند شخصی است که آمادگی روحی و فیزیکی مساعدی برای کار در کارخانه‌ها و بوروکراسی جدید را به طریقی داراست که می‌تواند الگوی نهادی متمدن باشد. در جای دیگر آنان کارخانه‌ها را همانند مدرسه محیطی آموزشی محسوب می‌کنند که به انسان نحوه بهره‌گیری از امکانات جدید را می‌آموزند. بر پایه تحقیقات لرنر، بر پا داشتن اجزا و توالی جبری آموزشی است که تحریک اجتماعی لازم را به سوی سوادآموزی، شهرنشینی، منطق‌گرایی ایجاد می‌کند. به نظر لرنر این روند، موجب تحرک اجتماعی یا انتقال فکری فرد می‌شود. با بروز این انتقال فکری به صورت یک سازوکار داخلی در انسان، فرد تحرکی تازه می‌یابد و به وسیله آن خواهان حقوق شهروندی خود در فضای جدید می‌شود. در موردی بس دقیق‌تر، کنث اندروز و بی‌یر لاین‌کریگ نقش

مشارکت آگاهانه شهروندان تیره‌پوست آمریکایی را در اخذ حقوق شهروندی آنان در دهه هفتم قرن بیستم بسیار مؤثر می‌دانند (کنت، منبع اینترنتی).

از منظر تبارشناختی، مشاهده می‌شود که دیدگاه بسیج اجتماعی عکس آن چیزی است که در مورد گروه اول مطرح شد، در حالی که گروه اول افراد نوسازی‌شده یا سستی را برای توسعه سیاسی در نظر نمی‌گرفتند. این گروه نقش انسان نوسازی‌شده را جایگزین نهادهای سیاسی برای مشارکت‌جویی انسان می‌کند.

ج) دیدگاه سوم: گروه سوم از صاحب‌نظران متأثر از مشرب پسامدرنی و گفتمانی هستند. این اندیشمندان به وجود رابطه دوسویه بین مشارکت سیاسی شهروندان و وجود نهادهای سیاسی تقویت‌شده در راستای تحقق حقوق شهروندان تأکید دارند. نماد این نگاه در عرصه بین‌الملل پیروان فرکلاف، موف، چون کاپرینی، کوک و ژاکوب است.

کوک، کاپرینی و ژاکوب، در مروری بر ادبیات دموکراسی مشورتی، این نگاه را تأیید می‌کنند. به نظر آنان، دامنه وسیعی از شهروندان، درگیر مباحثات فعالانه‌ای می‌شوند. به اقتضای این مشارکت‌های زبانی، زمینه برای بسط مشارکت فعالانه از طریق روابط «متقابلاً» تأسیس‌گرایانه فراهم می‌شود (میشل، منبع اینترنتی).

با الهام از ادبیات پسامدرنی و تعدیل آن با نگاه رندانه حافظ و بن‌فکنانه خیام، سیف‌زاده نیز به «گفتمانی تناظری» می‌رسد که از دیالکتیک «تمایل آنارشستی» فردیت شهروندی و نقش قیف‌پیمی حکومت در تسهیل روابط بین‌الذهان جمع شهروندان حاصل می‌آید. در واقع زمینه این نگاه سیف‌زاده با دو مقاله وی در سال ۱۳۷۳ در خصوص مشارکت فعالانه - مشارکت منفعلانه فراهم آمد.

مشارکت منفعلانه در نظر سیف‌زاده «به حالت نابسامان و صورت‌های خلاف قاعده و غیرمتناسب با استعدادهای عقلی - ارادی و خلاقیت‌های انسانی اطلاق می‌شود». او در نوشته‌های اخیر خود، این نوع مشارکت منفعلانه را رویاگرایی مابوکراتیک نام نهاده است. به نظر او، رسانه‌ای شدن جهان استعداد آن را دارد که انسان‌های سرگشته و بی‌کس را دچار حرکات رویاگرانه هیجانی کند (سیف‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۷۹-۱۲۱). این صورت‌های خلاف قاعده یا حالت انفعالی پیدا می‌کند یا در بُعدی وسیع‌تر به صورت مشارکت اعتراض‌آمیز همراه با خشونت از جمله شورش، خرابکاری، ترور و به‌خصوص گروه‌های سازمان‌یافته چریکی نمود می‌یابد. این خشونت ممکن است به صورت مخالفت با نظام سیاسی یا رژیم مبتنی بر آن ظهور یابد. ... در حالی که مشارکت منفعلانه از وضعیتی اضطراری ناشی می‌شود و جنبه عاطفی (و تحریک‌شده) دارد، مشارکت فعالانه جلوه‌ای عقلانی - ارادی دارد. مشارکت فعالانه مبتنی بر محاسبات مربوط به تعامل منطقی بین منافع گوناگون، و راه‌های مناسب و معقول برای

دسترسی به آن است... مصادیق مشارکت فعالانه به صورت تقاضای منطقی، مشارکت در حزب، تجمع منافع، تدوین منافع، رأی دادن، نامزد مناصب مختلف شدن، ایجاد حزب سیاسی یا انجمن‌های داوطلبانه، مشارکت نهادین برای تغییر خط مشی‌های مختلف، جایگزینی مقامات رژیم، تغییر رژیم سیاسی و حتی تغییر نظام سیاسی به طرق نهادین متجلی می‌شود (سیف‌زاده، ۱۳۸۸: ۴۹).

چنانچه ذهنیت جامعه به آن درجه از خودآگاهی و توان مدرن برسد که تأمین مشارکت فعالانه را جزو حقوق خود محسوب کند، می‌تواند زمینه را برای اصلاح قانون اساسی و تصویب قوانین مناسب در تنظیم رابطه حقوقی افراد با حکومت فراهم کند. تقسیم وظایف بین مردم و حکومت نیز به دو دلیل، ظرفیت و استواری نظام سیاسی را تضمین می‌کند، زیرا از سویی جامعه، خود مسئولیت انتخاب خط مشی را بر عهده می‌گیرد و از سوی دیگر این اقدام جامعه را بر قاعده خود می‌نشانند و نه رأس آن. بدین صورت دو نظام قاعده‌مبنا و رأس‌مبنا به وجود می‌آید که تبلور نظام‌های سیاسی استوار و ناستوار است.

بنابراین دو تحول لازم در نظام سیاسی برای تبدیل مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه، تحول و تبدیل نظام سیاسی از رأس‌مبنایی به قاعده‌مبنایی و تحول تبدیل تصور مخروطی از جامعه به تصور هرمی است. تحول اول از شتاب در حرکت تاریخ ناشی می‌شود و تحول دوم از تکثر منابع مختلف در جامعه.

در نهایت به نظر می‌رسد که در تحول مشارکت منفعلانه به فعالانه در کشورهای در حال توسعه باید به فرهنگ جوامع مختلف توجه کرد؛ زیرا مشارکت فعالانه امری فکری است که از خودآگاهی و توانمند شدن فردی انسان استخراج می‌شود و نمی‌توان برای رسیدن به توسعه و مشارکت فعالانه آنچه در غرب یا شرق رخ داده است برای کشورهای در حال توسعه تجویز کرد.

از لحاظ تاریخی، شتاب گرفتن تاریخ و چندلایه شدن و پیدایش پیچیدگی‌های جدید در جوامع، موجب ایجاد منافع متعارض و ناستواری جوامع شده است. بدین لحاظ، نوعی نهادینه‌سازی جدید مورد نیاز است که بتواند دو تحول یادشده را در نظام اجتماعی جامعه، از جمله نظام سیاسی، داخلی کند. این نهادینه‌سازی با هدف کاهش تعارض‌های درونی نظام انجام می‌گیرد تا نظام را از درگیر شدن در تعارض‌های بنیادین واگرایانه مصون کند (سیف‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۱۹).

گفتار دوم. حقوق شهروندی و مشارکت سیاسی: مقایسه نگاه‌های بدیل و رقیب

به یمن مبانی نظری که در گفتار اول فراهم شد، در گفتار دوم سعی خواهیم کرد که با مقابل

قرار دادن مصادیق هر فرضیه در مقابل فرضیه‌های دوگانه رقیب و بدیل، پاسخ‌هایی را که برای سؤال‌های پژوهشی خود به دست آورده‌ایم، به آزمون مقایسه بگذاریم. این قسمت از مقاله حاوی سه بند حقوق شهروندان و تسهیل در امر مشارکت، زمینه‌های شخصی و اجتماعی مشارکت سیاسی و حقوق شهروندی و مشارکت سیاسی خواهد بود.

بند اول) حقوق شهروندی نهادین عامل مشارکت سیاسی

فرضیه اول پژوهش این بود که حقوق شهروندی نهادین یکسویه می‌تواند مشارکت سیاسی افراد را از حالت منفعلانه به سمت حالت فعالانه پیش ببرد. بر اساس این دیدگاه، عواملی مانند تمرکز نداشتن منابع قدرت، وجود آزادی، قانون مدون و ... از جمله عواملی اند که در مشارکت سیاسی افراد تأثیرگذارند. در واقع به نظر این گروه در صورتی می‌توان شاهد توسعه سیاسی در جامعه باشیم که حقوق شهروندی نهادینه شده باشد.

بر اساس این دیدگاه، شرایط سیاسی تعیین‌کننده مربوط به ساخت قدرت، موجب ممانعت از مشارکت سیاسی و در نتیجه توسعه سیاسی می‌شوند. آنها موارد زیر را برای مشارکت سیاسی و در نتیجه توسعه سیاسی ضروری می‌دانند.

متمرکز نبودن منابع قدرت: کنترل حکومت بر منابع قدرت غیراجبارآمیز (اعم از منابع مالی، وسایل ارتباطی و دستگاه‌های آموزشی) بر میزان اقتدار و تمرکز قدرت در حکومت می‌افزاید و از امکان قدرت و مشارکت سیاسی می‌کاهد. مشارکت در سیاست نیازمند پیدایش فرصت‌های لازم است. این نیز خود نیازمند توزیع منابع غیر اجبارآمیز به نحوی است که مانع پیدایش آن فرصت‌ها نباشد. بنابراین تمرکز قدرت در دست حکومت شاید کارایی آن را افزایش دهد، اما مشارکت سیاسی را کاهش خواهد داد (بشیریه، ۱۳۷۷: ۷۴-۷۰).

انتخابات دوره‌ای و حاکمیت مردم: انتخابات یکی از راه‌های تحقق مشارکت سیاسی شهروندان است. برخی از نویسندگان با انتخابات به شکل کنونی مخالفاند و گاه آن را فاقد ارزش قلمداد کرده و همچون شکل دادن خمیر بی‌شکل توسط فشار خارجی دانسته‌اند یا از آن به‌عنوان سرقت آرای مردم و غصب و تصرف متقلبان حاکمیت مردم تعبیر کرده‌اند (دوبنوا، ۱۳۷۳: ۵۹)؛ اما غالب اندیشمندان برای سنجش میزان دموکراسی در یک کشور از شاخص انتخابات آزاد و منظم بهره جسته‌اند. بنابراین نفس برگزاری انتخابات یکی از شاخص‌های اصلی دموکراسی است.

تعریف دموکراسی به‌عنوان حکومت مردم بر مردم به‌خوبی نشان‌دهنده این است که حکومت حق مردم و برای مردم است. مونتسکیو، دموکراسی را نوعی حکومت در جمهوری می‌داند که جمله مردم قدرت حاکم را در اختیار دارند. از نظر او مردم با استفاده از حق رأی

ملحوظ در قانون اساسی، می‌توانند کارگزاران و زمامداران خود را انتخاب کنند (جونز، ۱۳۷۶: ۳۰۹)؛ لذا اولین حقوق مردم در هر حکومت دموکراتیک این است که به اختیار خود حاکمانشان را انتخاب کنند و از اقتدارگرایی حکومت جلوگیری کنند یا در صورت بی‌کفایتی حاکمان، حق داشته باشند که حاکم را عزل و فرد شایسته‌ای را جایگزین کنند.

برابری در فرصت‌ها: یکی دیگر از اصول دموکراسی که می‌تواند در افزایش مشارکت سیاسی شهروندان مؤثر باشد، اصل برابری است. منظور از اصل برابری این است که در نظام دموکراسی، افراد، گروه‌ها و احزاب سیاسی بر یکدیگر از لحاظ حق حکومت برتری و امتیازی ندارند. همه مردم قطع نظر از هویت‌های قومی، مذهبی، طبقاتی یا گرایش‌های سیاسی حق اعمال حاکمیت دارند. برابری سیاسی اصل مشترکی، هم در دموکراسی‌های آنتی و هم در دموکراسی‌های مدرن است. در دموکراسی شهروندان دست‌کم باید از لحاظ حقوقی با هم برابر باشند. برابری در دموکراسی برابری در فرصت‌هاست، نه لزوماً در دستاوردها. کسانی که به‌طور برابر تحت حمایت قانون باشند، می‌توانند از فرصت‌هایی که نظام اجتماعی و سیاسی فراهم می‌آورد بهره‌گیرند و به رقابت و مشارکت در زندگی سیاسی پردازند.

آزادی بیان و عقیده: بدون وجود آزادی‌های سیاسی که مردم بتوانند به‌راحتی اعتراضات و خواسته‌های خود را به سمع مسئولان برسانند، امکان مشارکت سیاسی فعالانه دموکراتیک وجود ندارد. از شاخص مهم حقوق شهروندی اصل آزادی است. آزادی به‌معنای «حق» و «اختیار» و به‌طور کلی «مستقل و مختار بودن شخص در گزینش اعمال خود» است و شامل آزادی عقیده و بیان، آزادی قلم، آزادی اجتماعی، آزادی کار و... می‌شود. از دید کانت، «انسان آزاد است، نه بدان جهت که آزاد آفریده شده، بلکه بدان جهت که با بار مسئولیتی برای تصمیم‌گیری آزادانه قدم به دنیا نهاده است» (پوپر، ۱۳۸۰: ۲۲۷).

قانون‌مداری: قانون و قانون‌گرایی یکی دیگر از ارکان دموکراسی است که از طریق آن، هم می‌توان مشارکت سیاسی را در جامعه افزایش داد و هم این مشارکت را در مسیر قانونی قرار داد و از بروز تنش در جامعه جلوگیری کرد. حکومت مردم بدون وجود قانون، دموکراسی نیست. به اعتقاد روسو، دموکراسی ابزار کسب دستیابی انسان به آزادی و خودمختاری است؛ مطابق این رویکرد، انسان تنها وقتی آزاد خواهد بود که از قوانینی که خود در وضع آنها مشارکت داشته پیروی کند (هیوود، ۱۳۸۳: ۳۴۰).

بند دوم) مشارکت سیاسی برآمده از زمینه‌های اجتماعی و شخصی افراد

در بند اول به ساختار سیاسی و چگونگی رعایت حقوق شهروندی پرداخته و موانع مشارکت سیاسی و راه‌های فعال کردن مشارکت مردم در امور جامعه خود بررسی شد. در این بند باید

به شق دیگر الگوی تحلیلی خود یعنی کارگزار و ویژگی‌های او پرداخته شود. در این زمینه باید هم به ویژگی‌های شخصی افراد و هم به پایگاه اجتماعی او اشاره شود. از این رو با توجه به ویژگی‌های شخصی و پایگاه اجتماعی افراد می‌توان به نتایجی دست یافت که بتوان شرایطی را که مشارکت سیاسی افراد در جامعه را توسعه می‌بخشد بررسی کرد. پیش از شرح مطالب این قسمت، نمودار زیر گویای مطالب خواهد بود.



شکل ۱. تأثیر پایگاه اجتماعی و شخصیتی افراد بر مشارکت سیاسی آنها

تأثیر ویژگی‌های شخصیتی بر مشارکت سیاسی: شخصیت یک سیستم پیچیده، مرتبط و تعاملی است و بررسی کامل آن به گونه‌ای که توسط روان‌شناسان صورت می‌گیرد زمان‌بر بوده و مستلزم آموزش‌های تخصصی است. مطالعات موردی در این زمینه، بیشتر چگونگی تأثیر شخصیت بر رفتار سیاسی را به گونه متقاعدکننده‌ای نشان می‌دهد. بیشتر تحقیقات موجود محدود به مقوله‌های زیر است: برون‌گرایی، رفاقت، جامعه‌پذیری و امثال آن، نیرومندی خود، شایستگی و اعتماد به نفس، نیازهای شخصیتی (سلسله‌مراتب نیازهای مازلو)، جرأت، تهاجم و سلطه، اقتدارطلبی، دگماتیسم، بی‌هنجاری، از خود بیگانگی، انگیزه‌های پیشرفت - خلاقیت، انعطاف‌پذیری، سازگاری و ... (میلبرث و گوئل، ۱۳۸۶: ۱۱۸). برای مثال «اجتماعی بودن (معاشرت‌پذیری)» یکی از این ویژگی‌هاست. بر اساس آن محققان بر این عقیده‌اند که بشر یک نیاز اجتماعی دارد و ارضای این نیاز یکی از انگیزه‌های اشتغال به کنش سیاسی است. رابطه‌ای بین اجتماعی بودن و مشارکت، حتی با کنترل منزلت اقتصادی - اجتماعی شایان توجه است. اجتماعی بودن را می‌توان شرط لازم برای ورود به سیاست در نظر گرفت و نه شرط کافی. بسیاری از افراد اجتماعی، فعال نمی‌شوند. به هر حال، عکس این حالت صادق نیست؛ یعنی

اشخاص غیراجتماعی برای مشارکت و رفتار سیاسی تعاملی اجتماعی با مانع روبه‌رو هستند (میلبرث و گوئل، ۱۳۸۶: ۱۲۰-۱۱۹).

بر این اساس، مشارکت سیاسی با تلاش برای برآورده کردن نیازهای سطح بالا همبستگی دارد. آنها که بر برآوردن نیازهای موجود در پایین سلسله‌مراتب تأکید دارند، احتمال فعال شدنشان کمتر است. کسانی که نیازهای فیزیکی اولیه‌شان برآورده نشده است، انرژی روانی خود را صرف مقابله با محیط اطراف خود می‌کنند و از این‌رو انگیزه یا انرژی کمتری برای فعالیت در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی برای آنها باقی می‌ماند؛ اما کسانی که نیازهای اولیه‌شان برآورده شده، اما نیازهای عاطفی و اجتماعی‌شان برآورده نشده است، اقدام به برآوردن این نیازها می‌کنند و فعال می‌شوند و در نتیجه کسانی که به دنبال خودشکوفایی هستند، احتمال بیشتری دارد که مشارکت کنند (میلبرث و گوئل، ۱۳۸۶: ۱۳۱-۱۳۰).

پایگاه اجتماعی فرد و مشارکت سیاسی: به همان اندازه که شخصیت افراد بر آنها به عرصه سیاست مؤثر است، پایگاه اجتماعی آنها نیز برای ورود به این عرصه تأثیرگذار خواهد بود. البته این عوامل اجتماعی را نباید به‌عنوان علت مشارکت سیاسی افراد در نظر گرفت. بلکه این عوامل نیز همانند ویژگی‌های شخصیتی و تأثیر عوامل ساختاری، شرط لازم برای ورود به سیاست مدنظر محققان هستند. پایگاه اجتماعی افراد شامل این موارد می‌شود: درآمد، تحصیلات، شغل، محل اقامت، عضویت سازمانی، هویت اجتماعی، سن، جنس و مذهب. در اینجا به برخی از این موارد اشاره می‌شود. مثلاً در مورد درآمد افراد می‌توان گفت این مسئله که اشخاص مرفه بیشتر از غیرمرفهان در سیاست مشارکت دارند، تقریباً به‌طور جهان‌شمولی صادق است؛ چراکه افراد مرفه فرصت بیشتری برای رفتن به سطوح بالای تحصیلی، تعامل بیشتر با دیگران در گروه‌های سیاسی و اجتماعی و در معرض رسانه‌ها بودن دارند؛ بنابراین فرصت بیشتری هم برای توسعه نگرش‌ها و عقاید مشوق مشارکت دارند. به همین ترتیب باید گفت کشورهای دارای درآمد سرانه بیشتر نرخ مشارکت بیشتری دارند (میلبرث و گوئل، ۱۳۸۶: ۱۵۳-۱۵۲).

تحصیلات از دیگر ویژگی‌های مهم است. یافته‌های پژوهشی نشان می‌دهد که افراد دارای تحصیلات بیشتر، نسبت به افراد کمتر تحصیل کرده تمایل بیشتری به مشارکت دارند. مهم‌ترین دلیل این است که تفاوت در پیشرفت تحصیلی، ملازم با تفاوت در دیگر مشخصه‌های اجتماعی و ویژگی‌های روان‌شناختی است؛ زیرا این افراد فرصت بیشتری برای داشتن درآمد بیشتر، بودن در معرض رسانه‌های عمومی، اطلاعات بیشتر در مورد حکومت، درک سیاسی و احساس تأثیرگذاری بیشتر و ... خواهند داشت (میلبرث و گوئل، ۱۳۸۶: ۱۵۵-۱۵۴).

گفتار سوم. رابطه دوسویه مشارکت سیاسی و حقوق شهروندی در بستر نظام سیاسی

در این گفتار، بعد از سنجش دو فرضیه اول در گفتارهای قبلی، به این پرسش پرداخته می‌شود که آیا مشارکت سیاسی و حقوق شهروندی تأثیر متقابلاً سازنده بر هم دارند؟ مشارکت سیاسی بر ایند تعامل حقوق شهروندان در ساختار سیاسی و مشارکت فعالانه افراد جامعه به‌عنوان کارگزار در این مقاله مورد نظر بود. در این بخش پایانی برآنیم که به تعامل آن با نظام سیاسی بپردازیم. از آنجا که نظام سیاسی خود اصطلاحاً «ساختار» نامیده می‌شود، در اینجا نیز با مشارکت سیاسی افراد جامعه تعاملی دوسویه دارد.

موضوع مهمی که می‌تواند نقش میانجی میان ساختارحقوق شهروندی و مشارکت سیاسی داشته باشد، مبحث مربوط به فرهنگ سیاسی جامعه است. این فرهنگ و ارتباط آن با موضوع مشارکت سیاسی مسئله‌ای است که قبل از ارائه دیدگاه‌های نهایی باید در نظر گرفته شود. بنابراین بعد از بررسی عوامل ساختاری و نقش کارگزار در توسعه مشارکت سیاسی، در این بخش باید به این موضوع پرداخته شود؛ فردی که با خصلت‌های مطرح‌شده در بالا و ساختارهای موجود، در بستر مشارکت سیاسی قرار می‌گیرد چگونه رفتار می‌کند؟ باید گفت فرد، با توجه به آنچه تاکنون گفته شد، در این مرحله در زمینه‌ای قرار می‌گیرد که فرهنگ سیاسی در آن در اولویت قرار دارد. ضمن بررسی فرهنگ سیاسی جامعه به انواع مشارکت سیاسی که توسط افراد در جامعه صورت می‌گیرد خواهیم پرداخت.

الف) فرهنگ سیاسی و انواع آن: یکی از اصلی‌ترین شاخص‌های تأثیرگذار بر روند نوسازی جامعه، فرهنگ سیاسی است. کشورهایی که از فرهنگ سیاسی پیچیده و درهم‌تیده‌ای برخوردارند، در روند توسعه با مشکلاتی روبه‌رو می‌شوند. درهم‌تیدگی لایه‌های مختلف فرهنگ سیاسی یکی از عوامل اضطراب‌ها و هیجان‌های سیاسی در حوزه‌های جغرافیایی و کشورهای در حال توسعه است. با توجه به نقش فرهنگ سیاسی در ساختار حکومتی کشورهای مختلف می‌توان گفت ظهور ناآرامی‌های داخلی، جدال‌های سیاسی و شورش‌های اجتماعی، پیوند بسیار زیادی با ساختار و کیفیت فرهنگ سیاسی کشورها دارد. صاحب‌نظران بر این باورند که در یک نظام سیاسی به‌نسبت باثبات که همه ساخت‌ها، نهادها و فرایندهای سیاسی به تقویت و حمایت از یکدیگر تمایل دارند، فرهنگ سیاسی یکپارچه‌ای وجود دارد. انسجام و یکپارچگی در فرهنگ سیاسی، عامل اصلی همگونی و هماهنگی در سمت‌گیری رفتار شهروندان است. در این‌گونه جوامع رهبران سیاسی نیز از هماهنگی، همخوانی و تجانس برخوردارند. از این‌رو توسعه فرهنگ سیاسی به‌عنوان یکی از نیازهای اساسی جامعه در راستای توسعه فرهنگی و پایه‌دار مطرح است که باید در قالب آن آگاهی‌های مردم در زمینه

اتفاقات و رویدادهای مختلف سیاسی در جامعه و جهان افزایش یابد. بررسی نقش و تأثیر فرهنگ سیاسی، در روند رشد دموکراسی، در جامعه نیز از اهمیت بسیاری برخوردار است. مشهورترین دسته‌بندی انواع فرهنگ سیاسی، دسته‌بندی آلموند و پاول است. آنها انواع ممکن فرهنگ سیاسی را در سه دسته جای می‌دهند:

۱. فرهنگ سیاسی محدود: این فرهنگ به کسانی مربوط است که از نظام سیاسی خود، آگاهی چندانی ندارند. این‌گونه افراد را در هر جامعه‌ای می‌توان دید، اما در جامعه‌های سنتی و عقب‌مانده، شمار آنها بیشتر است. به عقیده آلموند و وربا، در فرهنگ سیاسی محدود، توانایی مقایسه تغییراتی که نظام سیاسی آغاز کرده است، وجود ندارد. افراد دارای فرهنگ سیاسی محدود از نظام سیاسی هیچ انتظاری ندارند. تبعیت در این جوامع ممکن است ناشی از ترس یا علاقه باشد.

۲. فرهنگ سیاسی تبعی یا انقیادی: در این وضعیت، اتباع سیاسی حکومت از راه‌های نفوذ بر نظام سیاسی مطلع نیستند؛ منظور از اتباع شهروندانی است که از نقش‌های گوناگون حکومت، مانند مالیات‌گیری و قانون‌گذاری آگاه‌اند.

۳. فرهنگ سیاسی مشارکتی: این فرهنگ در جوامع پیشرفته‌ای وجود دارد که مردم در زندگی سیاسی مشارکت می‌جویند (عالم، ۱۳۷۵: ۱۱۴ و ۱۱۵).

می‌توان گفت که فرهنگ و ساختار سیاسی با یکدیگر تعامل دوسویه دارند؛ از یک طرف، هر ساختاری تلاش می‌کند که فرهنگی متناسب با خود را در سیستم سیاسی نهادینه کند و از سوی دیگر، فرهنگ سیاسی غالب نیز انتظار ساختارهای متناسب با خود را دارد و در بسیاری از موارد این خواسته را بر سیستم سیاسی تحمیل می‌کند. تناسب فرهنگ و ساختار در یک سیستم، آن را در جهت تعادل پیش می‌برد؛ درحالی که تضاد میان فرهنگ و ساختار سیاسی، بی‌ثباتی را دامن خواهد زد.

بخش عمده‌ای از فرهنگ سیاسی هر سیستمی را نگرش‌ها و ارزش‌های سیاسی آن سیستم تشکیل می‌دهند. جامعه‌پذیری سیاسی، فرایندی است که در آن افراد هر جامعه، از بدو کودکی با این‌گونه ارزش‌ها و نگرش‌ها آشنا می‌شوند.

ب) انواع مشارکت سیاسی: در یک جمع‌بندی اگر بخواهیم اهم موارد سطوح مشارکت سیاسی را برشمریم، به ترتیب اهمیت و از پایین‌ترین تا بالاترین سطوح، پنج سطح را ذکر می‌کنیم:

۱. رأی دادن و شرکت در گزینش و انتخاب مسئولان سیاسی و اجتماعی؛
۲. آزادی بیان و شرکت در تشکل‌های فعال سیاسی و نقد و ارزیابی عملکرد نهادها، مسئولان و ساختار حکومتی؛

۳. نامزد شدن برای پست‌ها و کرسی‌های سیاسی و فعالیت آزاد انتخاباتی؛

۴. دخالت و مشارکت در تغییرات و اصلاحات درون‌ساختاری؛

۵. اقدام و عمل برای تغییرات بنیادین نهادها و ساختارهای نظام حکومتی.

با توجه با به زمینه‌ای که افراد در آن قرار گرفته‌اند (فرهنگ سیاسی)، مردم هر جامعه دو نوع رفتار سیاسی از خود نشان خواهند داد: منفعلانه یا فعالانه. خود رفتار و مشارکت فعالانه به دو شق تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از: الف) مسالمت‌آمیز؛ ب) خشونت‌آمیز. بنابراین در فرهنگ سیاسی محدود، شاهد رفتار منفعلانه مردم، و در فرهنگ سیاسی مشارکتی، مشارکت فعالانه مردم را خواهیم داشت و بنا به سطح این فرهنگ سیاسی و با توجه به نوع ساختارها و ویژگی‌های شخصی و پایگاه اجتماعی افراد این مشارکت فعالانه می‌تواند مسالمت‌آمیز یا خشونت‌آمیز باشد.

رفتار منفعلانه: در این نوع جامعه، مردم تأییدکنندگان بدون اراده تصمیمات حکومت می‌شوند و چنین امری فقط در جوامع توده‌ای صورت می‌پذیرد. در این جوامع، هیچ نهاد مستقلی حائل میان فرد و قدرت سیاسی وجود ندارد (احزاب و جامعه مدنی قوی) و اثرگذاری قدرت سیاسی بر افراد به دلیل نبود گروه‌ها، نهادها و سازمان‌های مستقل به صورت مستقیم است. اقتدار سیاسی و دامنه نفوذ سیاسی تا آن حد گسترده است که زندگی شخصی افراد را هم کنترل می‌کند و ادامه این روند به قبضه کامل قدرت توسط یک یا تعدادی محدود از افراد آن جامعه منجر می‌شود، مشارکت تنها در لفافه و گفتار وجود دارد و همه تصمیمات عمده توسط نخبگان حاکم در آن جامعه اعمال می‌شود.

مشارکت فعالانه: در این نوع مشارکت انسان‌ها با اراده خود و آگاهی از مقاصد و منافعی برای رسیدن به خواسته‌ها و هدف‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خویش در سیستم سیاسی در بُعد تصمیم‌گیری و در جهت اجرای فعالانه تصمیمات اقدام می‌کنند. وقوع چنین امری مستلزم وجود گروه‌های اجتماعی مستقل و نهادها و سازمان‌هایی است که در هدایت منافع و بیان خواسته‌ها توانایی کامل دارند و این حالت، فقط در جوامع مدنی رخ می‌دهد؛ جوامعی که فراگیرند، کلیتی متنوع دارند و از گروه‌های پرشماری تشکیل شده‌اند که با همدیگر روابط اصولی و منطقی دارند و در واقع جزئی از جامعه مدنی محسوب می‌شوند. دسته‌بندی دیگری مشارکت سیاسی را به دو دسته تقسیم کرده است: مشارکت مسالمت‌آمیز و مشارکت غیرمسالمت‌آمیز.

در مشارکت‌های مسالمت‌آمیز از روش‌های مشروع و قانونی در چارچوب نظام سیاسی برای انتخاب سیاست‌های کلان و عمومی و اداره امور عمومی و مانند آن استفاده می‌شود؛ در حالی که در مشارکت غیرمسالمت‌آمیز یا خشونت‌بار از روش‌های غیرقانونی برای دستیابی

به اهداف استفاده می‌شود. به‌طور معمول در جوامعی که راه حل‌ها و کانال‌هایی برای بیان و عمل مشارکت قانونی وجود نداشته باشد، شکل دوم (خشونت‌بار) پیش می‌آید. در شکل اول همه قضایا و جریانات به‌طور منطقی و تدریجی و با ارتباط ارگانیک به‌سوی حل مشکلات در حرکت‌اند، درحالی که شکل دوم به جنگ‌های مسلحانه، کودتا، شورش، اعتصابات و در نهایت، انقلاب و دگرگونی‌های شتابان و کنترل‌ناپذیر می‌انجامد.

همچنین وجود یا نبود مشارکت و همچنین نوع آن، به لحاظ نظری با پیدایش و تداوم نوع خاصی از رژیم سیاسی پیوستگی دارد. مشارکت منفعلانه و حتی مشارکت حمایتی، خاص رژیم‌های سیاسی استخراجی اقتدارگرا و توتالیتر است. برعکس، مشارکت فعالانه منظم از ویژگی‌های رژیم‌های سیاسی خدمات‌ده دموکراتیک محسوب می‌شود (سیف‌زاده، ۱۳۷۳: ۱۶۹).

جدول ۱. مشارکت سیاسی در انواع رژیم سیاسی

میزان قبض و بسط	حق مشارکت فکری سیاسی	حق مشارکت عملی نهادین جهت
دموکراتیک	+	+
اقتدارگرا	+	-
توتالیتر	-	-

بنابراین از تعامل بین حقوق شهروندان و مشارکت سیاسی افراد یک جامعه به‌عنوان کارگزار سه نوع حکومت شکل می‌گیرد. البته باید گفت این سه نوع حکومت خود نیز در چگونگی تعامل بین حقوق شهروندی و مشارکت سیاسی دخیل‌اند. در واقع رابطه بین آنها طولی نیست، بلکه عرضی و به‌صورت تعامل دوسویه است. یعنی هم ساختار و نوع حکومت بر چگونگی تعامل مشارکت سیاسی فرد و رعایت حقوق شهروندی تأثیرگذار است و هم اینکه این تعامل حقوق شهروندی و مشارکت سیاسی به شکل‌گیری چنین حکومت‌هایی در جامعه خواهد انجامید.

۱. حکومت‌های تمامیت‌خواه که رابطه یکسویه‌ای با پیرامون خود برقرار می‌کنند و نه تنها در تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی مردم دخالت می‌کنند، بلکه هر گونه نظارت از پایین را نیز از بین می‌برند.

۲. حکومت‌های اقتدارگرا که امکان نظارت در حوزه سیاسی را از مردم سلب می‌کنند و انحصار فعالیت‌های سیاسی را به خود اختصاص می‌دهند، اما در زندگی خصوصی مردم دخالت نمی‌کنند.

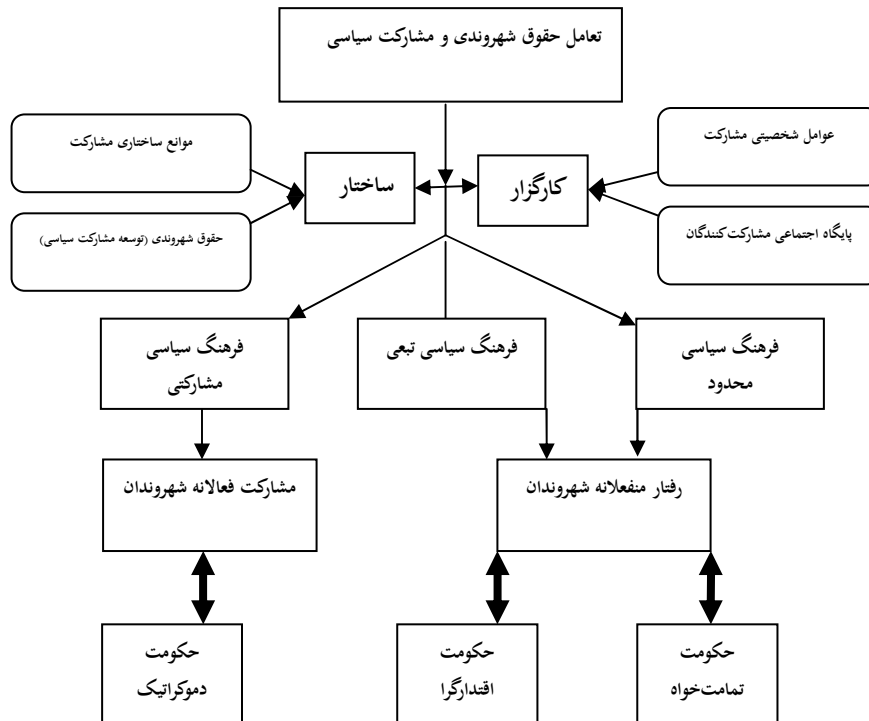
۳. حکومت‌های دموکراتیک که در آن مردم از حق مشارکت، نظارت و آزادی‌های فردی و اجتماعی برخوردارند (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹:۲۰۰).

در رژیم‌های توتالیتر، میزان محرومیت فرد یا بخش‌های جامعه در مشارکت فکری و عملی، از حوزه‌ای عمومی زندگی فراتر می‌رود و وارد زندگی خصوصی نیز می‌شود. بدین صورت فرد یا بخشی از جامعه نمی‌تواند حتی در زندگی خصوصی خود، فکر سیاسی و حتی غیرسیاسی مستقل از حکومت داشته باشد.

اما در رژیم‌های اقتدارگرا این تصور حاکم است که جامعه لیاقت و آمادگی مداخله در امور سیاسی را ندارد. از این رو مداخله عملی آنان در زندگی سیاسی صرفاً می‌تواند در قالب هدایت و آن هم در حمایت از حکومت انجام گیرد. ولی در رژیم‌های توتالیتر این بی‌اعتمادی به کارایی و خلاقیت انسانی، حتی به حوزه خصوصی زندگی فرد تسری می‌یابد؛ اما در جوامع دموکراتیک بخش‌های مختلف جامعه مدنی قدرت اعمال خشونت حکومت را محدود به اقدامات صرفاً نابهنجار حقوقی می‌کنند (سیف‌زاده، ۱۳۷۳:۱۷۰).

از دیدگاه آرنست، توتالیتریانیسم با شکل حکومت استبدادی، خودکامه و دیکتاتوری قدیم و جدید ماهیتاً متفاوت است. حکومت توتالیتر حکومت خودکامه و غیرقانونی نیست، بلکه حکومت نوعی قانون است. نظام‌های استبدادی، حکومت اراده خودسرانه و بی‌قانون بوده‌اند، درحالی که ویژگی اصلی توتالیتریانیسم، انکار هر گونه جایگاه برای اراده انسانی است. توتالیتریانیسم اجرای قانون طبیعت یا تاریخ است و از این دیدگاه، خواست‌ها و نیت‌های فردی ربطی به مبارزه نیروهای تاریخی ندارد. «درست است که توتالیتریانیسم همه قوانین موضوعه را ندیده می‌گیرد...، اما بدون راهنمایی قانون و تنها از روی خودسری نیز عمل نمی‌کند؛ زیرا ادعا می‌کند که از قوانین طبیعت یا تاریخ که همه قوانین موضوعه باید از آنها سرچشمه گرفته باشد اطاعت می‌کند.... قانونیت توتالیتر... قوانین تاریخ و طبیعت را مستقیماً در مورد نوع بشر پیاده می‌کند». «فرمانروایان توتالیتر... مدعی‌اند که تنها قوانین تاریخی یا طبیعی را به اجرا می‌گذارند». بدین‌سان، اقتدارگرایی با سلطه توتالیتر متفاوت است، زیرا اقتدارگرایی آزادی را محدود می‌سازد، درحالی که توتالیتریسم در پی الغای آزادی است (بشیریه، ۱۳۷۵:۵۶).

بنابراین با توجه به مطالبی که ارائه شد می‌توان نوع رابطه بین ساختار حقوق شهروندی در جامعه و نوع مشارکت سیاسی شهروندان را به شکل زیر ترسیم کرد:



شکل ۲. مدل توسعه سیاسی بر مبنای تعامل حقوق شهروندی و مشارکت سیاسی

یک نظام سیاسی هر اندازه از مشارکت سیاسی مردمی یا مشارکت عمومی بیشتری در اداره امور جامعه برخوردار باشد، به همان اندازه از مشروعیت و حقانیت بیشتری بهره‌مند می‌شود. بدین معنا که مردم با مشارکت عمومی در سرنوشت مشترک خود، خویشتر را با حکومت و سازمان اجرایی جامعه هماهنگ و در تعادل می‌بینند و دستگاه حکومتی نیز در پیشبرد امور، به اعمال خشونت و زور و قوه قهریه و نیز رفتار خشونت‌آمیز با مردم نیازی ندارد. این امر سبب می‌شود که منابع قدرت ملی جامعه نیز، نه صرفاً در جهت حفظ ثبات رژیم سیاسی، بلکه در جهت تغییرات مطلوب و مبتنی بر مصالح عمومی مردم و اصلاح و ساماندهی امور جامعه به‌کار رود.

نتیجه

برخلاف نگاه بسیاری از پژوهشگران در عرصه توسعه سیاسی که بیشتر با نگاه خطی روند توسعه سیاسی را نظریه‌پردازی می‌کنند، این پژوهش به دنبال نگاهی تعاملی در این زمینه است

و با الگوبرداری از نظریه ساخت‌یابی گیدنز، بر تعامل دوسویه بین حقوق شهروندی و مشارکت سیاسی شهروندان تأکید دارد.

یک جامعه برای دستیابی به توسعه سیاسی، نه تنها نیازمند نظام سیاسی دموکراتیکی است که در آن حقوق شهروندان رعایت شود، بلکه به افرادی فعال در عرصه سیاسی نیز نیاز دارد. این افراد فعال که در یک بستر از فرهنگ سیاسی مشارکتی قرار می‌گیرند، باید دست‌کم در یک جامعه از حداکثری حداقلی برخوردار باشند تا بتوانند بقیه جامعه را نیز با خود همسو کنند. بنابراین زمانی که افراد فعال سیاسی در جامعه در تعامل با ساختار دموکراتیک، با متقدم دانستن حقوق شهروندان بر نظام سیاسی قرار گرفتند می‌توانند در بستر فرهنگ سیاسی مشارکتی به شکل‌گیری یک نظام دموکراتیک در جامعه یاری برسانند.

اما در نبود افراد فعال برای مشارکت سیاسی و نبود نظام سیاسی که در آن حقوق شهروندان رعایت شود، ما دارای فرهنگ سیاسی تبعی یا انقیدادی خواهیم بود که مشارکت سیاسی نه تنها بسیار دشوار خواهد بود، بلکه سبب خواهد شد که جامعه از رسیدن به حداقلی از توسعه سیاسی باز بماند. برون‌داد چنین شرایطی در عرصه نظام سیاسی را می‌توان نظام‌های اقتدارگرا و تمامیت‌خواه دانست که نه تنها خود نتیجه وضعیتی‌اند که توضیح داده شد، بلکه در تشدید این وضعیت برای تثبیت جایگاه قدرت خود تلاش خواهند کرد.

منابع و مآخذ

الف) فارسی

۱. آبرکرامی، نیکلاس؛ هیل، استفن؛ و ترنر، برایان (۱۳۷۶). فرهنگ جامعه‌شناسی، ترجمه حسن پویان، چاپخس.
۲. آرون، ریمون (۱۳۷۷). مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، چ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
۳. بشیریه، حسین (۱۳۷۲). انقلاب و بسیج سیاسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴. ----- (۱۳۷۵). «تاریخ اندیشه‌ها و جنبش‌های سیاسی در قرن بیستم، اندیشه‌های سیاسی هانا آرنست»، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، آذر و دی - ش ۱۱۱ و ۱۱۲.
۵. پوپر، کارل (۱۳۸۰). جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چ سوم، تهران: خوارزمی.
۶. ----- (۱۳۸۷). زندگی سراسر حل مسئله است، ترجمه شهریار خواجهان، چ پنجم، تهران: مرکز.
۷. جونز، ویلیام تامس (۱۳۷۶). خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، چ دوم، چ چهارم، قسمت اول، تهران: امیرکبیر.
۸. دال، رابرت (۱۳۷۴). تجزیه و تحلیل جدید سیاست، ترجمه حسین مظفریان، تهران: مرنديز.
۹. دوینوا، آلن (۱۳۷۳). «مسئله دموکراسی»، ترجمه بزرگ نادرزاد، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۷۷ و ۷۸.
۱۰. راش، مایکل (۱۳۷۷). جامعه و سیاست، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت.
۱۱. سروش، عبدالکریم (۱۳۸۲). «آزادی بیان حق اظهار نظر و ابراز عقیده»، آفتاب، ش ۲۵.
۱۲. سیف‌زاده، حسین (۱۳۷۳). «تحول از مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه: تأملی نظری»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۲.

۱۳. ----- (۱۳۸۷). «چالش "رویاگرایی"، ضرورت نوزایی مفهومی- نظری و گزینه‌های دموکراسی کثرت‌گرا برای ایران»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال سوم، ش ۴.
۱۴. ----- (۱۳۸۸). نوسازی، توسعه و دگرگونی سیاسی، تهران: قومس.
۱۵. عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۵). بنیادهای علم سیاست، چ دوم، تهران: نشر نی.
۱۶. کرایپ، یان (۱۳۷۸). نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس، ترجمه عباس مخبر، تهران: آگاه.
۱۷. کاظمی، علی‌اصغر (۱۳۷۴). روش و بینش در سیاست، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۸. مارتین لیپیست، سیمور (۱۳۸۳). دایره‌المعارف دموکراسی، ترجمه نورالله مردانی، چ دوم، تهران: کتابخانه وزارت امور خارجه.
۱۹. محسنی تبریزی، علی‌رضا (۱۳۷۵). «بیگانگی؛ مانعی برای مشارکت و توسعه ملی: بررسی رابطه میان بیگانگی و مشارکت اجتماعی و سیاسی»، نامه پژوهش، سال اول، ش ۱.
۲۰. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۷۵). «مروری بر نظریه‌های انقلاب در علوم اجتماعی»، نشریه راهبرد، ش ۹۰.
۲۱. معتمدنژاد، کاظم (۱۳۷۰). «جهان سوم در برابر سلطه ارتباطی و اطلاعاتی غرب»، فصلنامه رسانه، سال دوم، بهار، تهران: معاونت امور مطبوعاتی و تبلیغاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۲. میلبرث، لستر؛ و گوئل، لیل (۱۳۸۶). مشارکت سیاسی، ترجمه رحیم ابوالحسنی، تهران: میزان.
۲۳. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: سمت.
۲۴. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۳). موج سوم دموکراسی، ترجمه احمد شهسا، تهران: روزنه.
۲۵. هلد، دیود (۱۳۷۸). مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات مطالعاتی زنان.
۲۶. هیوود، اندرو (۱۳۸۳). مقدمه نظریه سیاسی، عبدالرحمان عالم، تهران: قومس.

ب) خارجی

27. Almond, Gabriel A and G. Bingham Powell, Jr and Robert J. Munds (1993). **Comparative Politics: A theoretical framework**. 1st edition, New York: HarperCollins Collage Publishers.
28. Andrews, Kenneth. & Beyerlein, Kraig. "Explaining the Political Participation of Southern Blacks in the Early Struggle for Civil Rights", **Paper presented at the annual meeting of the American Sociological Association**, Hilton San Francisco & Renaissance Parc 55 Hotel, San Francisco, CA, Aug 14, 2004 <Not Available>. 2009-05-26. http://www.allacademic.com/meta/p110152_index.html.
29. Anthony Giddiness (1979). **Central problems Social Theory** (London: MacMillan Press) P. 2.
30. Marshall & Battamore (1992). **citizenship and social class** (London: Pluto press).
31. Tilley, C. (1997). "The Emergence of Citizenship in France and Elsewhere", **International Review of Social History**, 40 Supplement 3.
32. Michael X. Delli Carpini, Fay Lomax Cook & Lawrence R. Jacobs, Public Deliberations, Discursive Participation and Citizen Engagement: A Review of the Empirical Literature, *American Science Political Review*, Annu. Rev. Polit. Sci. 2004.7:315-344. Downloaded from arjournals.annualreviews.org by PALCI on 01/09/08. For personal use only.
33. http://repository.upenn.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1064&context=asc_papers
34. Wildavsky, Aaron (1987). "Choosing Preferences by Constructing Institutions: A Cultural Theory of Preference Formation", **The American Political Science Review**, Vol. 81, No. 1.